

چون استادان فرنگ در صنعت بازی جمیع مشهد مقدس را از روشنی مهتابی و گلبرگی چون روز روشن و نمایان نموده بودند.

شده بزم فردوس آراسته  
 به آهنگ بردن سکون از قرار  
 زمین فخر می‌کرد بر آسمان  
 چو خورشید خود را ز گردون فکند  
 نمودند تا صبح سیر سرا  
 که جنت نمودار شد در جهان

چه گویم از این بزم صاحبقران  
 در آن چند یوم حسب فرموده نواب گیتی‌ستان عموم خلایق به عیش و نشاط و خوردن شراب و بزم آرای می‌مشغول بودند. و هر عاشق محزونی که از فراق محبوبی بی‌صبر و قرار بود، و از اندیشه و هراس احداث و رقیبان با افلاس، از خوف و رجا در گوشه تنهایی و زاویه حیرانی بسر می‌برد، در آن چند یوم به وصال محبوبه خود رسیده، از جام حیات دعادم آب زلال چون شیره نبات می‌نوشید، و چون یکسان سرمت می‌خروشید، و عمر و زیادتی دولت ابد مدت را از درگاه صمدیت سؤال و زبان حال بدین مقال گویا ساخته: «یارب، این روز الهی، که به آخر فرسدا»

ورعیت و سیاهی هر روز به عیش و در هر خانه به جشنی مشغول، و همه روزه آن خرو و الامکان به انعام و نوازشات از حد فزون امرای عظام و مقربان بزم سهر احتشام را نواخته، در مجلس بهشت آیین در حضور آن خسرو جمشید تمکین به نوشیدن می‌تاب، و مطربان به نواختن سازهای ارغنون و رباب مشغول بودند، و مشاطگان روزگار به آرایش حجله آن بریر خسار و زینت آرای [آن] سرو گلنار پرداختند. مؤلفه:

نشست از بر تخت طهماسب شاه  
 به پیش اندران نادر دین پناه  
 شده انجمن جابجا بر به سر  
 جهان مست شد از می و میگسار

بر فراخت ساز عراق و حجاز  
 بیبچید آوا به چرخ کبود  
 به سرحد ایمان شده رخنه زن  
 چون چهارده شب و روز از این عیش طرب آموز منقضى گردید، حسب الامر شاه عالم پناه عقد ماه و مشتری را به ساعت سعد معلمان و طالب علمان بسته، در روز دیگر جمهور انام از خواص و عوام [را] به لباسهای گوناگون مخلع و سرافراز فرمود، مجدداً مجلس عالی پادشاهانه مرتب فرموده، از اطعمه و اشربه و انواع حلویات و مریات گوناگون و فواکه الوان مهیا [ساخته]، و در هر موضعی جهت امر و سرکردگان مشمندی و هنگامه گیری نادره کار به لهو و لعب و ظهور اشیای عجیبه و مضحکه معرکه گرم داشته، ابواب نشاط بروی روزگار اعلی و ادنی گشوده، کارگزاران دربار والا در آن هنگامه عیش بسزا جشنی ترتیب فرمودند که جمشید و فریدون و کیخسرو [را] ترتیب آن به خاطر نرسیدی، و انوری خاوری در وصف حد آن مجلس خلد آیین

این [دو] مصرع را به‌منصه مظهر رسانیده:

جنبا، بز می کرو هر دم دگرگون زیوری

آسمان برعالمی بندد، زمین برکشوری

بعد از اتمام آن باط سلیمان مناط، شاه عالم‌پناه دست نواب صاحبقران را گرفته، داخل حجله ناز آن سیمین غیب نموده، معاودت به‌تخت صفوی نموده. و مشاطگان و کدبانوان پرده از رخسار آن آفتاب منیر و آن نازنین ماه ضمیر برچیده، دست برداشته فر و شان را به‌دست صاحبقران دوران داده، طیفهای زر تثار نموده، معاودت به‌خارج خانه نمودند. لمؤلفه:

جوابت آن نادر کامگار - گرفتش به صد آرزو در کنار  
ز رخسارم اش کرد بوسی دراج تو گویی گرفت از جهانی خراج  
به یک دست کیسوی چون عنبرش به دست دگر بود پیراهنش  
بلوری یکی سینۀ همچو پر دو قندیل بد پر ز شهد و شکر  
دگر، دید یک حقه سر به‌مهر که پر بد ز یاقوت واز لعل ودر  
کلیدی بدان قتل ز نگر نهاد شکستی به یاقوت گوهر فتاد  
القصه صاحبقران در آن شب به‌وصال آن پریرخسار کردستان رسیده، از چشمة جاودانی بهره‌مند گردید.

روز دیگر به‌عبه بوسی شاه عالم‌پناه مشرف [شد] و خوانین و سرکردگان کردستان را به‌انعام و نوازش موفور سرور، و قدری از تحف و هدایا به‌رسم ارمغان جهت محمد حسین‌خان ارسال، و شرحی مرقوم نمود که به‌قدر سه‌چهار هزار کس از دلیران نامدار و غازیان معرکه کارزار روانه نماید، که آمده در رکاب ظفرمآب خدمت نمایند.

بعد از فرمان لازم‌الاطاعه محمد حسین‌خان زعفرانلو موازی سه‌هزار کس به‌اتفاق شیدقلی سلطان و محمد رضاخان بادلو و حاتم‌خان زعفرانلو روانه دربار عالی نمود، که آمده به‌خدمات اشتغال نمودند.

## ۲۴

در عزیمت نواب صاحبقران در موکب همایون به‌سمت سنگان خوای  
و محاربه نمودن با طایفه افغانه و تسخیر قلاع آن حدود

پادشاه بحق و کردگار مطلق چون موهبت سروری و استمداد جهاننداری در جبلت برگزیده اخیاری و طینت زبده روزگاری منظور و مجبول دارد، هرآینه کمربستان درگاهش و درگه‌نشینان با آب و جاهش به‌رکاری که همت برکمانند، و به‌ر مهمی که

روی ارادت آرند، بروفق مدعا و مطلب مرجو از قوه به فعل آورند.

چون نواب صاحبقران نواحی اتک و الکای خبوشان و ارض اقدس و مرو شاهيجان را به حوزه تصرف آورده، بالکلیه خاطر از مهام سرحدات مذکور فارغ ساخت، در این وقت بسمع اولیای دولت دوران عدت رسانیدند که سکنه قلعه سنگان خواف که تاحال به اطاعت جماعت افغانه در نیامده، همروزه [در] مابین جنگ و جدال بود، الحال از راه یکی واتحاد درآمده، آن ولایت را به تصرف طایفه افغان داده اند، و سر ترمذ و عصیان به احق کیوان رواق دارند.

چون طغیان و شورش آن گروه گوشزد آن صاحب فر و شکوه گردید گفت: الی حال جماعت افغانه به این حدود عبور نکرده اند، با سپاه انبوه رفته آن گروه بدشکوه را تنبیه نماییم. در دم به اطراف و نواحی متصرفه خود چاچاران روانه نمود، که غازیان و نامداران وارد درگاه جهانگشا گردند. در ارض اقدس در اندک فرمتی به قرب چهارده هزار کس مجتمع، و در ساعت سعد با شاه عالم پناه روانه گردید.

بعد از ورود به منزل طرق به مسامع اقبال رسید که طایفه بیات و بغایری در آمدن رکاب والا تخلف ورزیده اند، نواب صاحبقران از آن عزیمت عنان تافته، همت بر تنبیه متمرذین خانگی مصروف [داشتند]. واردوی ظفر قرین به صوب نیشابور و دارالمؤمنین سبزوار در حرکت آمد.

چون منزل قدمگاه محل نزول خسرو آسمان جاه گردید، چند نفر روانه ترمذ رستمعلی بیگ ریش سفید جماعت جلیله بیات، و عالیجاه بیرام علی خان حاکم و فرمانروای بلده مذکور نمود، که چون شاه عالم پناه با جیوش دریاخروش در حرکت آمده، و نیازم تنبیه سرکشان و هنگامه طلبان گردیده، باید ایشان از روی ارادت و اخلاص قدیمی که به سلسله علیه دارند، وارد درگاه معلی [شوند] که مورد اشفاق گوناگون خواهند گردید. و هرگاه خدانکرده در آمدن تأخیر نمایند، باعث سخط و غضب پادشاهی خواهند گردید.

چون ارقام مطاع بنظر مشارالیهما رسید، لاعلاج همگی ایشان با پیشکش لایق وارد درگاه والا گردیده، به خلع گرانیامه شرف اختصاص یافتند، و موکب همایون از آنجا حرکت و در اصل بلده نزول [فرموده] و بعد از انتظام مهام آن بلده، به جانب سبزوار الویه دولت افراخته، باقرخان بغایری و اردوغندی بیگ جنگی و اعزه واعیان به شرف رکاب بوسی مشرف [شدند] و از آنجا سفند جهان نورد همت بلند را به سمت خواف به جولان در آوردند.

چون منزل فیض آباد فیض وصول سایه چتر خسرو بادین و داد یافت، فوجسی از غازیان را روانه حدود خواف [کردند] که رفته قراولی آن سرحد را به عمل آورده، هرگاه عبوری از جماعت افغان ظاهر شود، ملازمان موکب والا را اخبار نمایند.

چون شقه علم ظفر پرچم سایه وصول بر ساحت قلعه فیض آباد افکنند، متوطنین آنجا به قلعه تحصن جسته به انداختن تیر و تفنگ مشغول شدند. نواب صاحبقران به غازیان ظفرنیشان مقرر فرمود که در تسخیر آن قلعه کوشیده حواله ها و نردبانها

ساخته اطراف آن را مرکزوار محاصره نمودند. و جزایر چنان قدر انداز به بالای حواله که سرکوب قلعه بود. برآمده ساکنان آن قلعه را به ضرب گلوله جانسوز عاجز نمودند. و سایر قشون نردبانها بردوش و بر دیوار قلعه گذاشته هجوم نمودند.

هر چند سکان قلعه جد و جهد و حراست نمودند، غازیان بهرام صولت و دلیران لجه شجاعت اندیشه و حراس نکرده مردانه وار قدم در مضمار کارزار گذاشته خود را برزد و دیوار قلعه گرفتند. و حارسان بروج و بارو را به ضرب شمشیر جانستان و ناوک بران از بالا به زیر کشیدند. دو برج را تصرف نموده. درب قلعه را مفتوح نمودند. و غازیان به درون قلعه ریخته. میرزامهدی ضابط قلعه را با فوج کثیر مقتول. و زنان و صبیان ایشان را اسیر نموده. آن قلعه را به خاکریز برابر ساختند. و از آنجا به عزم تسخیر خواف رایات فیروزی اتمصاف در حرکت آمد.

و چون میرزا شفیع کوتوال قلعه سنگان خواف. از ورود میمنت نمود جنود ابدال اطلاع یافت. جایازان و منهیان به سرعت به خدمت ذوالفقارخان و اللهیارخان ابدالی به دارالسلطنه هرات فرستاده. عرض نمود که در این وقت چراغ خاندان صفوی شاهلمهاسب به دستمباری نادر تمام افشار وارد این نوکچی گردیده. اراده تسخیر این ولایت دارد. باید که جمعی از نامداران و سرخیلان خود را با لشکر بسیار روانه نمایند. که آمده شکار بی دست و پای را طعمه عقابان بلند پرواز و دلیران شهباز نموده. معاودت نمایند.

چون عریضه آن مردود به جواتین افغان رسید. دردم موازی بیست هزار کس به سرداری موسی دانگی و عیسی نام اله کوزه تعیین ساخته روانه نمودند. و اردوی ظفر قرین از حدود فیض آباد حرکت نموده. در قلعه مذکور نزول فرمود. و سکنه آنجا که به هواخواهی افغانه خود را به مضیق محاصره انداخته [بودند] سعی بلیغ در قلعه داری نموده. خندق عمیق به دور آن حفر نمودند. و در بروج و بارو لوازم حراست را مرعی می داشتند.

نواب صاحبقران حدود قلعه را برامراء عظام قسمت نمودند. و دلیران قزلباش حواله های رفیع [ساخته] و سیبها کنده. شب و روز از جنگ و جدال و قلعه گیری نمی آسودند. و بین الجانبین محاربات صعب واقع می شد. هر چند در تسخیر آن قلعه می کوشیدند. فایده ای مترتب نمی شد. و ایام محاصره به امتداد کشید.

نواب اشرف. صاحبقران دوران را طلب فرموده. گفت: ای کشاینده کلید فتح و ظفر و تهمت سیاه نصرت اثر. در تسخیر این قلعه بیدادگر اندیشه نما. که شاید به زودی به تصرف اولیای دولت قاهره در آید. که هرگاه تعویق در گرفتن این قلعه به ظهور انجامد. باعث دلیری دشمن خواهد گردید. نادر صاحبقران در خدمت آن خسرو بلند مکان تمهد نمود که قلعه را فردا به تصرف اولیای دولت در آورد. مؤلفه:

روز دیگر که صبح پیدا شد روی عالم همه مصفا شد

از رخ آسمان شب شبه رنگ محو شد چون از روی آینه رنگ  
 در سزیدن خورشید خاوری حسب الامر نواب صاحبقرانی، سپاه نامدار از یمن  
 و یسار بر مراکب سیار رفتار بر آمده، صدای کرنا و نفیر در فلک انبیر غلغله انداخته، هر یک  
 از دلیران از روی قهر و ستیز متوجه کارزار گردیده، با خویشان قرار دادند که تا قلعه  
 را از مخالفین انتزاع ننمایند به اکل و شرب نپردازند. آنگاه روی به قلعه آورده،  
 چون قریب به حصار رسیدند اولاً غازیان جلالت‌نشان مروی و افشار که به قرب یکپزار  
 نفر بودند، خود را به روی تخته پل رسانیدند، که فریاد الامان و زنده‌نهار محصورین از  
 لری به ثریا رسیده، به طلب عفو و بخشش روی نیاز به درگاه پادشاه بندگان آوردند.  
 پادشاه عالم‌پناه بر عجز و بیچارگی آن خون گرفتگان آگاه گردید. از رقت قلب  
 سلیم که شیمه مرضیه پادشاهان حمیده خصال است، ترحم پراحوال آن زنده‌نهاران نمود،  
 زلات آن جماعت را به زلال عفو و اغماض محو گردانید.

نواب صاحبقران به احضار میرزا شفیق کوتوال آن قلعه فرمان داد. مومی‌الیه بابک  
 نفر پسر خود وارد حضور گردیده، به اشاره نواب صاحبقران هر دو را به قتل آوردند،  
 و غازیان را به غارت و تاراج اهل قلعه مأمور فرمود.

هر چند امرای عظام و سرکردگان و الامقام عرض نمودند که پادشاه عالم‌پناه  
 گناه آن طایفه [را] به عفو و اغماض مقرون [ساخته، نادر نیز آنها را عفو] سازد،  
 نواب صاحبقران ملتزم امر را نپذیرفته در یک ساعت نجومی آن قلعه را به خاکریز  
 برابر نمودند، و ذکور آن جماعت را مقتول و اناث ایشان را اسیر نمودند. و اموال و  
 غنایم را که در آن قلعه بود به غازیان بخشیده، هر کسی موافق حوصله و تمییب خود  
 هر چیزی [به دست] آورد، تصرف نمودند.

و از این مقدمه، نواب همایون اقدس مکرر شده، صاحبقران به خدمت آن وارث  
 ملک ایران آمده، سخنان محبت‌انگیز و نصیحت‌های با تمیز عرض کرده، خاطر فیض‌مظاهر  
 آن [پادشاه] را از غبار رنجش چون آینه مصفاواربری نمود. و آن شب در بارگاه  
 جلال، شرف ذاتی حاصل نموده، به عیش و نشاط بسر بردند.

و چون روز نورانی عالم ظلمانی را چون درون حکمت‌اندیشان روشنی بخشید،  
 در این وقت چند نفر از قراولان آگاه و اخلاص‌گیشان آن بارگاه وارد [شده] و به عرض  
 رسانیدند که از سمت هرات گردی عظیم نمودار گردید که روی خورشید تابان را تیره  
 و تار نمود، و چون به یکدیگر نزدیک شدند، مشخص شد که از جماعت افغانند، و فی‌مابین  
 رد و بدل روداده معاودت نمودیم.

چون نواب صاحبقران از ورود طایفه افغانه مطلع شد، اصلاً رعب و هراس به خاطر  
 انورش راه نیافت، اما بندگان والا را تغییری در ناصیه همایون بهم رسیده. رنگ روی  
 مبارک مبدل گردید. به جهت اینکه در عرض مدت چندین سال که دارالسلطنه هرات در  
 دست افغانه بود، مکرر امرای و ااتبان و سرداران کثیرالافتداری از درگاه معلی، چنانکه  
 سابق بر این عز نگارش یافت، مانند خسرو میرزا و فتح‌علی‌خان و صفی‌قلی‌خان و  
 غیر ذلک تعیین شده بودند، کاری از پیش نرفته، شکسته و پریشان معاودت نموده بودند.

و هرگاه آوازهٔ جماعت افغان گوشزد خاص و عام می‌شد، آن جماعت را اجل ناگهان [می] پنداشتند.

چون امیر صاحبقران در بشرهٔ آن لشکر رعب و هراس ملاحظه نمود، غازیان را دلداری داده، و از آن نواحی در حرکت آمده، متوجه منزل دیزباد سر راه آن جماعت پدنهاده گردید، روز دیگر علامات افغان از دره نمودار گردیده در کنار رود آب تروول نمودند.

نواب صاحبقران قریب به هفتصد نفر از غازیان افشار و مروی را برداشته، پسر راه گرفتن آن جماعت متوجه شدند. و اردوی ظفرقرین را در آنجا گذاشته، به رؤسای سپاه قدغن و تأکید نمود که: هرگاه این فوجی که با من می‌روند اگر هم‌راه المره به قتل آورند، باید قدم از سنگر بیرون نگذارند، و شاه عالم‌پناه را نیز محافظت نمایند، که چون بی پرواست مینا شکستی رونماید.

وبعد از آن با نامداران شیرکمین و غازیان ظفرقرین روانهٔ سر راه آن جماعت گردید. چون نزدیک رسید با جمیع سواران خود بر فراز پشتهٔ مرتفعی که مشرف به معرکهٔ رزم بود برآمده، به نظارهٔ آن سپاه کینه‌خواه مشغول بود، که در این وقت به قدر سه هزار کس از جماعت افغان جدا شده، سر راه بر نواب صاحبقران گرفتند، و به طعن نیزه و شمشیر و انداختن تفنگ مشغول شدند.

صاحبقران زمان از روی صافی طوبی کشت توکل به دامن کبریای احد لم یزل زده، بدون خوف و هراس حملهٔ رستمانهٔ نموده، غازیان را تحریک به جنگ و جدال نمود، و به هر طرف که آن نهنگ دریای شجاعت حمله می‌آورد، از کشته پشته‌ها ترتیب می‌داد، و سر و دست نامداران در آن معرکه چون گوی چوگان غلطان بود. طایفهٔ مزبور به طاقت صدمهٔ غازیان ظفرآثار را نیاورده، از نبرد فرار شیران خراسانی روگردانیده، فرار برقرار اختیار [کرده] و ملحق به تیب لشکر خود گردیدند.

موسی‌خان دانکی<sup>۲</sup> اندیشه‌ناک شده، سه هزار کس دیگر به اعانت آن جماعت فرستاد که حمله نمودند. نزدیک به غروب آفتاب بود که صاحبقران نعرهٔ رعدآسایی بر نامداران خود زد که: مردانه‌وار بکوشید یا جامهٔ زنان بیوشید، آن نامداران غضنفر آیین خشمناک شده، به ضرب شمشیر الماس‌فام [آن قوم] ظلوم را از میدان تا کنارهٔ تیب موسی‌خان دوانیده، معاودت نمودند.

در آن وقت آفتاب سردر چاهار مغرب کشید، و نادر صاحبقران با فتح نمایان متوجه اردوی کیوان پوی گردید. و شاه عالم‌پناه تا دودانگه میدان انتقال نواب صاحبقران [کرده] و نوازشات زیاده از حد نمود. و غازیان که آن دلآوری و فسر فرزانی ملاحظه نمودند، هر یک که موری بودند چون ازدهایی شدند. و همگی نامداران در آن شب در کارسازی حره و سناخ خود مشغول بودند.

در سرزدن آفتاب تابان این دوسپاه بی‌پایان ازجا درآمده چون دریا در جوش

و چون رعد در خروش آمده، اراده میداننداری می نمودند. ملایفه افغانه در خدمت موسی خان و عیسی خان عرض نمودند که: دیروز همین هفتصد نفر قزلباش آتش در خرمن سپاه ما زدند که ورغ آن داغ از درون ما شعله میزند. و هرگاه امروز کل سپاه با ما مجادله نمایند، کار را بر ما تنگ، و چون ازدها يك بديك ما را از مرگه نبرد بیرون خواهند کرد.

و موسی خان از روی غرور موقور اظهار نمودی که قزلباش را چه واقع است که با اینهمه قشون افغان از ایشان احتیاط باید نمود، و تا ساعتی دیگر مشاهده نمایید که چه قدر سر از این گروه بیاوریم. و همچنان لاف و گراف محاربه میزدند. و موازی هشت هزار سواره و پیاده بمرسداری امرا حمزه سگزی به ترسیل مقدمه بیرون آمده متوجه کارزار گردیدند.

چون قریب بمضمار محاربه رسیدند، از فراز پشته ای که در آن نواحی بود تا سطح زمین سپاه را به ترتیب صفوف بازداشت. و چهار هزار تفنگچی را برمقدمه ارسال [داشت] که به هیئت اجتماع به آتش دادن تفنگ و بادلیج اشتغال نمایند. و قریب به دو هزار نیزه دار در عقب تفنگچیان براسبان تازی شامی باجزایر ثعبان مثال اقمی کردار مقرر گردانید، بر آن عزیمت که چون سپاه قزلباش را از صدمه تفنگ گریزان گردانند، سواران از عقب به قتل و غارت اقدام نمایند. آنگاه بر حسب این تدبیر تفنگچی آقاسی افغانه وحشیان را به هیئت اجتماع پیش رانده بر قتل شیران بیسته هیجا تحریک می نمود. و از این جانب نواب صاحبقرانی با الهام کارکنان عالم غیبی، رایت بیضا آیت برفرق همایون ظل اللهی افراشته، در میمنه احمدخان مروی را با غازبان مروی و سرخسی تعیین، و در میسره بگناش افشار و شاهوردی خان کرد و فوجی دیگر از امرای نامدار [را] با غازبان شیرشکار عدومال مستعد رزم وجدال فرمود، خود به نفس نفیس و ذات میمنت انیس در قلب سپاه منبع حیات و معدن معات گردید. و اماموردی خان بیات و سردارخان و محمدعلی خان افشار با سه هزار سوار در دودانگه میدان قرار گرفته و نواب صاحبقران میمنه و میسره و قلب و ساقه و کسینگاه سپاه خود را به امرای صاحب تدبیر رزمجوی و قورچیان عظام غضنفر خوی کار آزموده متانت و استحکام داده، خود مغفر نصرت و ظفر بر سر، و درع و خفتان فتح و فیروزی در بر، مکمل و مسلح، بر ابلق تیزگام آسمان خرام بر آمده، به ترتیب صفوف و آراستگی سپاه ظفر شعار مشغول [بود]. و فریدون خان غلام را با غلامان و دو هزار تفنگچی اتک در يك طرف مصکر فیروزی اثر جا داده، و اسماعیل خان خریمه و میرابوطالب خان لالوی را با سه هزار قدرانداز دیگر در پیش روی سپاه قرار داد.

از آن جانب امر احمدزه و امرا کشمیر از قلب به هیئت اجتماع حمله نموده، به آتش دادن تفنگ متواتر پرداختند، و بسمت سپاه اسماعیل خان که در پیش اقامت داشتند، در تاختند. و خوانین مذکور در برابر سپاه افغان ثبات قدم ورزیده به مدافعه آن قوم

دامن اجتهاد بر کمر زده، به جدال مشغول شدند.

ببینند خون ریختن را میان بجنگ دلیران افغانیان

وتفنگچیان افغانه چون سحاب ژاله، از برق آتش دادن تفنگ، صدای برعدآسای  
بادلیج و ضربزنگ، و از صدمات قلع و قمع گلوله‌های تفنگ، هوای معركة رزم‌ها  
چون تَرول تَرگ [نموده] غلغله در فضای کون و مکان انداختند. و به جانب احمدخان  
مروی و شیدقلی‌بیگ کرد که در میمنه سپاه تعیین فرموده بود، مرتبه به مرتبه میل  
می‌نمودند، به نوعی که احدی را در پیش آن جماعت مجال قرار و سکون نبود.

چون نواب صاحبقران ضعف و انکسار در احوال غازیان میمنه دید، یکهزار نفر  
از همیشه کشیکان درگاه فلک فرسارا به امداد آنها مقرر فرمود. و آن بهادران در همان  
اول قریب پانصد نفر از آن تیره بختان را طعمه شمشیر آبدار و تفنگ آتشبار ساخته،  
بر خاک مذلت افکندند. کشیکچی باشی آن خون گرفتگان را در پیش انداخته،  
جمع کشیری از آن طایفه قتیل و مجروح گردیدند، بقیه دیگر راه فرار پیش گرفتند.

چون موسی‌خان آن ضرب دست از جماعت قزلباشیه ملاحظه نمود، بدون توقف با  
چهارهزار سوار جرار نیزه‌دار حمله به غازیان ظفر آثار نموده، غازیان قزلباش را تايك  
میدان راه بر عقب دوآیدند. صاحبقران زمان اساعیل خان خزیمه و میر ابوطالب خان  
لالوی را به گرفتن سرراه آن طایفه مأمور فرمود که به آتش دادن تفنگ و ضربزنگ  
اشتغال ورزیدند، و خود با فوجی از نامداران حملات مردانه متواترانه نمود. در آن  
معرکه صدای کوس حربی و فغان و ناله کرنای و نفیر، و صهیل اسبان و نعره بهادران  
زلزله و آشوب در زمین و زمان انداخته [بود]

کشیدند شمشیرها از غلاف به هر کس زدندی، نمودی شکاف  
ز ضرب سناها و تیر شهاب رساندند بی جانها را به آب  
به هر کس که تیغی زدند از میان شدی دفعتا با اجل تو آسمان  
غرض اینکه از کشته‌ها پشته شد دلیران به خاک و گل آغشته شد  
ز سم ستوران فولاد نعل زمین شد به مانند دریای لعل

القصه در آن معرکه خون‌آشام غازیان با شمشیر آخته از نیام کشیده، بر تارک ترک  
یکدیگر زده، خون به طریق رود جیحون در آن معرکه روان گردید. و سرودست  
نامداران در آن میدان چون دکان قصابی بر بالای هم ریخته [بود] و فتنه صعب و آشوب  
مهیّب در آن روز رخ داد که روز قیامت [از آن] نمونه‌ای، و صحرای محشر از آن  
شانه‌ای [بود]. نامداران خراسانی و افغانیان بیابانی جنگی در نهایت صعوبت نمودند  
[که] اگر رستم داستان و سام نریمان و بهرام خون‌آشام زنده می‌گردیدند، حلقه انقیاد  
دولشکر ابدبنیاد را در گوش می‌کشیدند.

و به همین رویه آن دوسپاه در محاربه می‌کوشیدند، تا آفتاب عالم‌تاب سردر چاه‌ها  
مغرب کشید، و طبالان کهنسال کوس و گورگه‌های یمشال را به عزم بازگشتن به نوازش  
در آورده‌اند، و آن دو دریای لشکر و آن دوسپاه قیامت اثر از یکدیگر جدا شده، روی  
به آرامگاه خود نهادند.



اما جماعت افغانه به هزار فلاکت و ادبار روی به اردوی خود آورده، از غایت خوف و هراس که به احوال آن جماعت راه یافته [بود] در آن شب خیمه و سرپرده و اموال و اثاث البیت خود را افکنده، روی فرار به دیار ادبار آورده، به سمت دارالسلطنه هرات به در رفتند.

صاحبقران زمان و امرا و غازیان ظفر توأمان از پاداری جماعت افغان و حملات دلیرانه ایشان اندیشه مند بودند، که درین وقت قراولان خیر فرار آن جماعت خذلان بنیان را آوردند، از این مژده مسرت اثر کوس بشارت و شادکامی به نوازش در آورده، در آن روز اموال و عنایم آن طایفه را بر سر غازیان قسمت نموده، امرا و قورچیان عظام را به مخلع گرنامه به سرافراز گردانید.

و سرکردگان را مقرر فرمود که: در این اوقات که در مابین ما و افغانیان مجادله بود، اکثر از نامردان طریق فرار در خاطر قرار داده بودند، که نادر تاج صدمه ایمن گروه را نخواهد آورد؛ لایزال الحمد که از تفضلات جناب الهی دمار از روزگار آن جماعت اشرار در آورده، و حال با غازیان مراجعت به ارض اقدس نموده، بعد از خاطر جمعی و استمداد کامل با توپخانه و اثاثه عزیزت تسخیر هرات خواهم کرد، و به همین خیال از آن نواحی و جبال عنان بر گردانید.

چون وارد سنگان قلعه فیض آباد گردیدند، چشم بندگان و الا بدان قلعه ویران افتاد از رقت قلب سلیم اشک در دیده مبارک بگردیدن درآمد، نواب صاحبقران در حضور اقدس حاضر بود، به فرست دریافت که اراده همایون بر نجات بندیان است، عرض نمود که: هرگاه خاطر اقدس متعلق به آزادی اسرای این نواحی است مقرر فرمایند که اسرا را از غازیان گرفته، قلعه را تعمیر نموده، معاودت نماییم.

شاه مرتضوی شعار گفت: آبادی ولایت و رفاه خلق باعث دوام دولت دوران عدت می گردد، نظر به فرمان واجب الاذعان و خواهش بندگان دارا دربان، [نادر] به غازیان اردو مقرر نمود که از اسرای فیض آباد و سنگان در ترد هر که بوده باشد حاضر نمایند، در طرفه العینی تمام اسرا را فراهم آورده، درجا و مکان خود قرار دادند، و علوفه و ضروریات و سایر مایحتاج در وجه ایشان مقرر فرمود، و قدغن فرمود، که شکست و ریخت آن قلعه را تعمیر نمودند، در عرض سه یوم معموره ای شد که دیده روزگار چنان مکان مرغوب ندیده و نشنیده بود.

در هنگام توجه رایات فیروزی آیات، نواب صاحبقران به پایگاه سریر اعلی عرض نمود که اگر عنان اشتهب خوشخرام به صوب قلعه جات و توابع این حدود معطوف فرمایند، باعث تضاعف رفاه حال رعایا و سکان آن نواحی خواهد گردید، بندگان اعلی عطف عنان شبنیز قمر سیر به صوب قری و مزارع آن حدود فرمود، چون نظر آفتاب اثر بر علامات آبادی آن محال پرتو اجلال انداخت، از آن استدغای نواب صاحبقرانی که مقرون به خیریت و صلاح دولت بود، بسیار مبتهج و مشعوف شده، [صاحبقران را] مشمول نوازشات از حد فزون گردانیده، با جیوش دریا جوش در حرکت آمده، قرن فتح و فیروزی عازم ارض اقدس گردید.

بعد از ورود به بلدهٔ جنت نشان ارض فیض بنیان، به شرف عتبه بوسی استان املایک آشیان یا جهان جهان آرزو مشرف شده، رعایا و برابا بهسایهٔ علم معدلت توأم والا استقلال جسته، به دعاگویی دوام دولت و بقای عمر اید مدت اشتغال نمودند

## ۲۵

### نهضت رایات بیضا علامات نواب صاحبقران به صوب دارالمرز و مازندران و بیان وقایع آن حدود به تقدیر ایزد منان

راویان صدق آثار و حاضران مرکهٔ کارزار نقاب از رخ بیان بدینسان گشوده‌اند که: چون نواب صاحبقران چند یرمی در ارض فیض بنیان در کمال اقبال ترول اجلال فرمودند؛ هوای سیر و گشت ملک ایبورد که ممکن نشو و نمای آن حضرت بود و مع‌هذا که «حب الوطن من الایمان» گفته‌اند از خاطر انورش سرزده با فوجی از خواص و مقربان خود از خدمت اشرف رخصت یافته، به چاب ایبورد توجه نمود.

بعد از ورود موکب عالی به نره جنت به‌مسمع اقبال رسید که جمعی از طایفهٔ یموت در نواحی طزن جمعیت [کرده] و نسبتاً به تاخت و تاز به‌حوالی و حواشی این حدود می‌نمایند. نواب صاحبقران ایلقار به‌شدت برسر آن جماعت نموده، سلك اجتماع آن طایفه را از هم پاشیده، سر و زندهٔ بسیار از آنها گرفته، عزیمت جانب ایبورد فرمودند. و ایلات و احشامات آن حدود را فراخور احوال نصیبه اندوز مرحمت و عنایت ساخته، به ارض اقدس مراجعت فرمودند.

در این وقت چند نفر از سمت مازندران وارد درگاه معلی [شده] و عرض نمودند که محمدعلی‌خان ولد اصلان‌خان و ذوالفقارخان غلام که در خطه مازندران و ولایت رشت و لاهیجان استقلال و استبدادی عظیم به‌هم رسانیده، آرزوی آن دارد که اگر موکب همایون بدان صوب توجه فرمایند، در رکاب اقدس لوازم جانپساری و اخلاص در راه دین و دولت به‌تقدیم رسانند.

و چاباران، عرایض اخلاص آیین در خضیه از نرد محمدعلی‌خان و ذوالفقارخان و امرا و حکام مازندران آورده بودند، مبنی بر حرکت موکب سعادت قران، و دفع نادر دوران و سایر جزئیات. و نواب اقدس عرایض مذکور را از نواب صاحبقران مخفی داشته در فکر و اندیشهٔ آن بود، که خواجه کافور نامی از خواجه سرایان حرم محترم از آن مقدمه و قوف یافته، حقایق مراتب را در جزو به‌نواب صاحبقران عرض و حالی نمود.

بندگان گیتی‌ستان به‌خواجهٔ مذکور اظهار تعلق و اشفاق به‌عمل آورده، فرمودند

که: «این اخبار ثباتی ندارد. هرگاه بعدالایوم امری نازم رخ نماید، ما را اعلام کن، و اگر عرایض خوانین نیز در خصوص حرکت موکب والا رسیده باشد، البته اختیاراتی و فتنه ممالک در قبضه اقتدار پادشاه می‌باشد. به هرچه رای جهان‌آرا اقتضا نماید ما غلامان را از آن چاره نیست.»

هرچند خواجه مبالغه نمود، نواب صاحبقران به جز حرف اخلاص و ارادت بر زمان نیاورد. و خواجه کافور مراجعت نموده، و نواب صاحبقرانی از عالم احتیاط و دوراندیشی دور افتاده تصور نمود که میباید سخنان کافور مذکور ساخته و فرستاده پادشاه باشد. بعد از رفتن او باخود اندیشه نمود که اگر در حرکت جانب مازندران تأخیر واقع شود، خوانین مذکور اقتدار بهم رسانیده، دفع فتنه ایشان به آسانی میسر نخواهد شد. اولی این است که اولاً رفته خاطر از مهم ایشان فارغ سازم.

به همین اراده به خدمت پندگان اعلیحضرت شاهی آمده، عرض نمود که هرگاه امر جهان‌آرا باشد حرکت جانب مازندران و تنبیه مشرکان آن حدود به صلاح وقت اقرب می‌نماید. پندگان والا فرمودند که تدارک سفر مازندران را دیده عازمیم. نواب صاحبقران بعد از تدارک غازیان با عوازی چهارده هزار کس در رکاب اقدس به صوب مازندران در حرکت آمدند.

و در منزل کهنه مشکان، که محل نزول موکب همایون گردید، همه روزه چاباران و قاصدان محمدعلی‌خان و ذوالفقارخان متواتر آمده، عرایض درباب نهضت رایات جلال به آن حدود، و در خفیه به قتل رسانیدن نواب صاحبقران، قلمی می‌نمودند. و آن پادشاه از طریق عقل انحراف ورزیده، اراده نمود که با چند نفر از غلامان به جانب مازندران برود. طرف چاشت که نواب صاحبقران در خدمت پندگان سپهر توأمان بود، وصحبت خاص می‌داشتند، دفعتاً از خیمه همایون بیرون آمده، و به سمت کمند که در مد نظر والا کشیده بودند، با چند نفر از غلامان روانه گردید، که سوار شده فرار نمایند.

نواب صاحبقران نیز متعاقب آن حضرت به سرعت در حرکت آمده، خود را [به او] رسانیده عرض نمود که: «فدایت شوم، این چمخیلات فاسده است که در خاطر اشرف می‌گذرد؟» آن شاه و الأجاه تبریزین مرصع زرنگاری [را] که در دست داشت حواله صاحبقران دوران نموده، چند قبضه بر مهره پشت آن مظهر اله نواخت، و نواب صاحبقران آن حضرت را در آغوش اخلاص و بندگی کشیده، به سادق اقبال بازگردانید. و دردم به دوسه هزار کس فرمود، که غلامان آن حضرت را عریان و برهنه از لباس ساخته، اخراج نمودند.

و مقرر فرمود که احمدخان و قلندریگ مروی آن گل حدیقه کامرانی را برداشته، به ارض اقدس مراجعت نمایند. و مشارالیهما حسب الامر آن حضرت را بر بابوی یرقه نشانیده، به ناخوشی تمام عازم ارض اقدس گردیده، در چهارباغ پادشاهی در بالای تخت عزت قرار گرفته، جمعی که حسب فرموده به محافظت آن حضرت مأمور بودند، همه روزه در خدمتگزاری آن حضرت لازمه رضاجویی خاطر مبارک را مرعی و منظور

داشته، در کمال حزم و احتیاط پاس می‌داشتند.

چون نواب صاحبقران از کهنه‌مشکان در حرکت آمد، در این وقت محمدحسین خان قاجار که در آن‌وان در سرحد استرآباد فرمانروا و از قبل ذوالفقارخان صاحب‌اختیار آن حدود بود، در این هنگام که آواز و ورود موكب عالی صاحبقرانی را شنید، بدون تأمل با چند نفر از ریش‌سفیدان و سرکردگان خطه استرآباد وارد درگاه عالی گردید. [نادری] تمامی ایشان را مورد اشفاق و اصطناع ملوکانه ساخته، محمدحسین‌خان را به رتبهٔ خانی و صاحب‌اختیاری سرافراز، و رحیم‌بیگ گرایلی، که همه روزه در خدمتگزاری مشغول [بوده] و در رکاب عالی خدعات شایسته نموده بود، مشارالیهرا نیز به لقب ارجمند خانی جماعت مزبور برگزیده، یکهزار و دویست تومان مواجب و مرسوم در وجه آن مقرر فرمود. و از آنجا به جانب استرآباد توجه فرمود.

در حین ورود [به استرآباد] اعزه و اعیان استقبال نموده، از دو فرسخی با اندازه‌هایی از دیبای چینی و بادله و مخمل فرنگی و ادیم مصری و زربفت خطایی تا عمارت پادشاهی افکنده، و به قدر سه هزار خوان شیرینی به نظر انور عالی صاحبقرانی رسانیدند، و در نهایت شوکت و اقتدار داخل چهارباغ شاهی شده، صلابت عیش عام به عالی‌وادانی رسانیده، اعزه و اعیان آن بلده جنت‌قرین، به تقییل ساحت حضور آن خسرو صاحبقران استعماذ یافته، به عواطف ملوکانه مفتخر و سربلند گردیدند. و اعیان جماعت قاجار را به ملازمت رکاب و الاسرافراز گردانید.

چون اخبار وصول کوكب نواب صاحبقران به محمدعلی‌خان [ولد] اصلان، که در آن وقت در عرصهٔ رشت و لاهیجان دم از استقلال و استبداد می‌زد رسید، از راه عقل و آگاهی با پیشکش و ارمغان لایق وارد دربار عظمت مدار، و مورد تواضعات برادرانه و تکلفات ملوکانه گردید.

[نادری] مشارالیه را محرم بزم خاص گردانیده، استفسار احوال ذوالفقارخان نمود. معروض داشت که: در خطهٔ مازندران با موازی ده هزار کس جمعیت نموده، در خاطر خود قرار داده که در این ایام خجسته فرجام که اول جلوس سلطان خاور بر تخت بلند پایهٔ حمل است موافق سنهٔ ۱۲۴۰ اربعین و مایه بعد الالف من الهجرة [سال ۱۱۴۵] بر سریر فرمانروایی برآمده، سکه و خطبه به نام خود بلند نماید، و مکرر عرایض به درگاه معلی بر تحریک نواب عالی و توجه آن حضرت به صوب مازندران قلمی می‌نمود. و چون این عقیدت آثار قابلیت سلطنت در آن نمی‌دید، به نصایح دلپذیر آن را مناعت نموده، بالاخره فایده پذیر نشده، در مقام هدر و حیلله درآمد. چون از اطوار آن آثار خلاف تفرس نمودم، این پیر غلام از آن متضرر شده، التجا به سایهٔ اقبال عالی آوردم.

نواب صاحبقران به زبان الهام بیان فرمود که چون بنای آن به حیلله و خدعه است، عنقریب به سزای اعمال خود گرفتار خواهد شد. بیت هر که پا در مضیق مکر نهاد عاقبت سر به باد خواهد داد.

غدر ماری است که دو سردار هر یکی گونه کون خعلر دارد این سرار خصم را کند دلریش آن رساند ضرر به صاحب خویش القصه نواب صاحبقران به اراده تنبیه ذوالفقارخان در حرکت آمده، لویای فتح و فیروزی به صوب مازندران افراشته، در ورود به قصه ساری، کسی به نزه ذوالفقارخان ارسال [نمود] که: در این وقت مذکور شد که آن زبده ارکان دولت ابد تو آمان جمعیت فراوان فراهم آورده، کمر اخلاص و اجتهاد بندگان صفوی نهاد بر میان بسته، اراده جانبازی در راه مرشد کامل داری، و چون این دوستدار خاندان امامت نیز به همین آرزو قدم در مضمار کارزار گذاشته، با دشمنان شاهراه دین و دولت در ستیزه و عناد، و با دوستان در مقام وفاق و اتحاد می باشد، که شاید به استظهار یکدیگر معاندین را از صفحه روزگار براندازیم، باید در عالم برادری عازم این حدود [شوی] که شرف ملاقات دریافته، آنچه صلاح دولت باشد به مراققت به عمل خواهد آمد.

بعد از وصول مراسله نواب صاحبقران، آن خان نوجوان قبول نموده، با موازی شش هفت هزار نفر نامداران فیروز جنگ، و دلاوران با ناموس و ننگ، تمامی در دریای آهن و فولاد غوطه ور، و غرق سیم و زر، در نهایت رنگینی و غایت استعداد و آراستگی، به اقتدار تمام و ائانه مالا کلام، و اسبهای کتل مرصع و زینهای زرنگار، و ده قطار شتر زنبورک، در شوکت و عظمت به معسکر عالی ملحق [شد]. و نواب صاحبقران قبل از ورود مشارالیه یک منزل حرکت نموده، در تواجی بارفروش تزل اجلال فرمود. و چون ذوالفقارخان به کوه و استقلال و شلیک زنبورک داخل به اردوی ظفر قرین گردید، نواب صاحبقران را ناخوش آمده، هیچ یک از سرگردگان را مرخص نفرمود که به سر راه آن رفته، ملاقات حاصل نمایند.

القصه چون وارد چهارباغ عالی گردید، از مرکب به زیر آمده، با یکصد نفر غلامان چقماق تنگ و آشورمه طلا و اسلحه جنگ وارد حضور [شد] و نواب صاحبقران در مقام عتاب و خطاب در آمده فرمودند که: ای خیرمسر، تو را چه جد که با غلامان بد نهاد و نمک بحرامان بی بنیاد با این همه طمطراق وارد گردی، مگر وجودی از امرای خراسان بر نمی داری؟ و از این مقوله سخنان بر زبان آورده، به گرفتن آن امر فرمود. تا رفت ذوالفقارخان حرکت نماید، از اطراف در آمده، آن را مقید و محبوس به فراسخانه بردند.

ولشکر وحشر آنرا بدون رخصت نواب صاحبقران اولاً غازیان مروی ریخته، دست به یغما و تاراج آنها بر آوردند. چون سایر غازیان اردو چنان دیدند، از اطراف و جوانب هجوم آورده، به غنیمت مال و منال و برهنه ساختن ملازمان آن مشغول شدند. نواب صاحبقران را از بی اعتدالی و بی اندامی غازیان نایره غضب قیامت لهب در التهاب آمده، به گرفتن غازیان مروی امر نمود. غازیان مذکور هر یک به گوشه ای خزیده، چند نفری [را] که گرفته بودند تنبیه نموده مرخص فرمود، و اموال و اشیای منهوبه را گرفته

بر کل غازیان قسمت نمود.

چون از رهگذر مهم ذوالفقارخان فراغت یافت، دویم فاصله به قتلش آورد. چون محمدعلی خان چنان دید، رعب و هراس تمام برداشته متردد بود که نواب صاحبقران او را طلبیده مقرر فرمود که: به اتفاق حسنعلی خان زنگنه، عازم رشت و لاهیجان و هویزه و شوشتر شده، مردم آن حدود را به نوید عاطفت و اشفاق امیدوار و خاطر جمع ساخته، در وصول مالیات دیوانی کمال اهتمام را بعمل آورد. مشارالیه از رجوع این خدمت غایت خاطر آسودگی یافته، از خدمت اکبر خاصیت مرخص و روانه گردید. بعد از رسیدن به ولایت مقرره جمیعاً طریق اطاعت پیموده، حلقه متابعت در گوش کشیده، یا خدمات بندگان عالی اشتغال ورزیدند.

نهایت محمدعلی خان را چنانکه عادت قدیمه روزگار غدار است، هادم اللذات بر ملک حیات او تاختن آورده، سرای زندگانی را وداع نموده، به عالم بقا خرامید. و در ایام مرض عریضه‌ای مبنی بر وصیت و مراعات جانب فرزند خود خان جان به خدمت نواب صاحبقران ارسال داشته، در همان چندیوم چنانکه ذکر شد در گذشت

هیچ کس نامد به عالم شانهمان تا نکرد آن را فلک بی خان و مان غنچه سان گردید و چشمش و آتشش تا اجل بردش بمانند خزان القصه چون نواب صاحبقران بالکلیه [آسودگی] خاطر از فوت ذوالفقار خان حاصل نمود. ارقام به کل ولایات مازندران ارسال فرمود که همگی به آستان بوسی مشرف گردند که مورد نوازشات خواهند گردید. چون استقلال و استیلای آن خسرو صاحب اقبال گوشزد خاص و عام آن نواحی بهشت بنیان گردید، ارباب و اهالی آن دیار با تحف و هدایای بسیار وارد حضور عالی [شدند] و ایشان را به مواعید مرحمت امیدوار ساخته، روانه فرمود.

و از آنجا بر جناح حرکت عازم دارالمؤمنین استرآباد [شد] و تنبیه طایفه مخدوله یموت را که در حدود استرآباد سکنی داشتند، و دست‌درازی به حواشی و حوالی آن ولایت می نمودند پیشنهاد خاطر ساخته، به صوب آب امر که که عبر آن جماعت بود ایلغار شدت نموده، غارت و قتل معقول نموده، اسیر بسیار دستگیر، و توجه به سمت استرآباد فرموده، چند [روز] جهت انجام مطالب و مرام خلاق ترو فرموده، انتظام بخش امور گردیده، چون توقف عساکر [نصرت] شمار موجب مضیق احوال سکنه آن دیار بود، مراجعت به ارض اقدس لازم دانسته، عنان ظفر تو امان بدان صوب منعطف گردید.

و قرین سعادت و اقبال به ارض جنت مثال آمده، به زیارت و عثبه بوسی امام‌الجن والانس علی بن موسی - علی‌المحتجیه والثنا - مشرف گردیده، و از آنجا به ملازمت نواب اشرف و جبهه سایه آستان برگزیده شاه نجف رسیده، حقایق حالات و واقعات سفر مازندران [را] مفصلاً به پایه سریر اعلی عرض نموده، مورد تحسین وافر آن گردید.

## ۲۶

توجه رایات ظفر آیات به عزم تسخیر هرات  
و وقوع محاربه در قلعه سنگان با طایفه افغان

چون با تأییدات واهب یکتا و موهبت عطیه بخش خالق ارض و سما، مهام خجسته آغاز فرخنده انجام معالک مازندران و خراسان بر حسب اراده و مرام نواب صاحبقران پرداخته گردید، مقارن این جمعی از اهالی ترشیز و قاینات آمده، به عرض عاکفان سده سنیهٔ اعلی رسانیدند که: افاغنهٔ هرات همه روزه به تاخت و تاز توابع و بلوکات آمده، در غارت و تاراج کوتاهی نمی نمایند، هر گاه از عهدۀ [آن] طایفهٔ خسران عاقبت بیرون نخواهند [آمد] مرخص نمایند که رفته به خدمات آن جماعت اشتغال ورزیم، و باج و خراج معمولی داده، غیرت قزلباش را سالهای سال و قرنهای بسیار تعریف نماییم!

القصه سخنان غیرت آمیز چندین تقریر نمودند که رگ حمیت در کافون سنیهٔ نواب صاحبقرانی به جنبش درآمد، به حضار قشونهای خراسان امر فرمود. در عرض یک ماه قریب بیست هزار کس از غازیان اگراد و افشار و مروی و بغایری و غیره فراهم آمده، با پنجاه عراده توپ قلعه کوب و چهارصد شش زنبورک و چهار هزار جزایری خراسانی، تدارک دیده در ساعت سعد سرا پردهٔ پادشاهی و خیام نصرت فرجام صاحبقرانی در دامنهٔ طروق به اوج عیوق افراشته [شده] بعد از اجتماع عساکر منظوره به تنبیه افاغنهٔ هرات در حرکت آمد.

چون وارد کافر قلعه گردید، موازی پانصد نفر از قراولان فیروز جنگ و تامدازان بانام و ننگ [را] به سرکردگی نیاز قلی قاجار پیشرو سپاه ظفر شعار تعیین فرمود. چون خبر موکب فیروزی کوکب همایون گوشزد طایفهٔ افغان گردید، کسی به طلب ذوالفقارخان حاکم فراه فرستادند، واللہیارخان و غنی خان و امرا، حمزه و غیره خوانین و رؤسای افاغنه، در اندک زمانی موازی شصت هزار کس تدارک دیده چون دریا در جوش و [چون] رعد درخروش از دارالسلطنه بیرون آمده، عازم کافر قلعه [شدند] و یک هزار نفر قراول به سرکردگی موسی دونکی روانه نموده بودند. قراولان طرفین به یکدیگر برخوردند محاربهٔ قوی دست داده، سپاه افغان غلبه نموده، قراولان قزلباش را پس نشانیدند.

چون نیاز قلی بیگ کار به [این] و تیره ملاحظه نمود، نمت بدشمشیر با همان چهارصد نفر حمله بدان گروه ابرتر نموده، جماعت افغان [آتش در] خرمن قرارشان از برق شمشیر غازیان بهرام صولت در گرفته، هزیمت کنان روی از معرکه برگردانیدند.

از آن جمله دو نفر زنده گرفته به اتفاق چهل نفر عازم اردوی کیوان پوی اقدس گردیدند. چون نواب صاحبقران آن فتح نمایان از نیاز قلبی بیگ ملاحظه نمود، کمال حسرت و ابساط رخ داده، [اورا] به خلعت فاخره خدیوانه سرافراز، و به غازیان خود دلداری زیاده از حد نمود، و آن شب را به عیش و نشاط گذرانیدند.

روز دیگر جمعی از قراولان آگاه و خیلی از سپاه ظفرپناه وارد [شده] و عرض نمودند که: اللهیارخان و ذوالفقارخان و غنیخان و جمعی دیگر از سرکردگان افغان با موازی شصت هزار کس در نواحی کافر قلعه تزلزل نموده‌اند.

چون صاحبقران جهانگیر از ورود و دلیری مخالفین آگاه گردید، غازیان و امرای دولت ابدبنیان را رعب و هراس برداشته، آثار ملال و اندوه در بشره همگی ظاهر شد. زیرا که مکرر سرداران و نامداران وارد کافر قلعه [شده] و از جماعت افغانه شکست قحش یافته، دست آمالشان [به دامن] مقصود نرسیده، معاودت نموده بودند. و در این زمان که آوازه شصت هزار کس را شنیدند، زهره در بدن نامردان و بیدلان آب گردیده، رنگ ارغوانی [آنها] به زعفرانی مبدل گردید.

نواب صاحبقران از سیاق کلام آن بیحوصلگان فهمید که وهم و هراس بدیشان مغلوب گردیده، فرمود که به قهر و غلبه تمام دلاوران سوار گردند، به مدلول آیه کریمه «کم من قلة قليلة غلبت فئة كثيرة» که شاهدی است بر این دعوی، و دیگر پشت به دشمن کردن مرگ از آن زندگی خوشتر است. چه اگر سپاه افغان بسیار باشد، و ما عاجزانه حرکت نماییم، موجب دلیری و شجاعت اعلا می‌گردد. اولی این است که با اینقدر سپاه که بسیار است: جوانان افشار و قراچورلو و مروی دولت از آستین جلالت آخته به هیأت اجتماعی بر سر این طایفه بی‌عاقبت تاخته، همت به محاربه مصروف داریم تا بینیم:

ستاره که را بر سر افسر نهاد که را آسمان تخت در بر نهاد؟  
 که رابخت فردا کند یآوری که گردد زبون در چنین داوری؟  
 پس آنگاه آن شیر لشکر پناه بر آمد به بالای اسب سپاه  
 برید مانند دریای نیل چنین گفت با نامداران خیل  
 که امروز مردانه رزم آورید مگر نام گم بوده باز(?) آورید

و نواب صاحبقران مستعد رزم و پیکار جماعت افغان شده، و همت والا بر دفع آن طایفه دغا گماشته، در سرزدن خورشید خاوری چون مهر و مشتری در حرکت آمده، و دور آن سپاه را به سنگر استحکام داده، بندگان ثریا مکان والا را با سایر غازیان که زهره نداشتند در آنجا گذاشته، خود به دل قوی با غازیان انتخاب [شده] که هشت هزار سواره و شش هزار پیاده می‌شد، متوکلا علی‌الله به عزم جنگ، عنان ریز به صوب آن سپاه کینه‌خواه تاختن آوردند.

و از آن جانب نیز امرا و سرکردگان افغانه ضاله بنا گذاشته بودند که بیکدفعه حرکت نموده، در مقام جدال برآیند، ذوالفقارخان و موسی‌خان همانست نمود، قریب بیسی هزار کس از جوانان نامی خود را انتخاب نموده، بر سپاه صاحبقرانی حمله آوردند.



واز طرفین مبارزان افشار و قراچورلو و مروی و غیر ذلك، که زبده سپاه بودند، با جماعت [افغان] در آویخته قاصد جان یکدیگر گشته، به اشتعال نایره جنگ و جدال اشتغال نمودند، صدای کوس حربی و ناله نای رزمی و سهیل اسبان جنگی و فغان مبارزان نامی به یکدیگر آمیخته، از اتحاد اصوات مختلف صوت هایل در زمین و زمان پیچیده، ارتفاع آتش پیکار از صعود متواتر متراکم گشته، روز نورانی چون شب ظلمانی گردید.

چنان شد زخم کوس و نعره جوش که گردون پنبه محکم کرد در گوش چون امیر صاحبقران صف رزم را و تیپ را قرارداده بود، از دست راست صاحبقران فرمان به بیگناش خان عم خود داد، که با دوهزار سوار و دوهزار جزایری به هیئت اجتماع یا اسنه ثعبان کردار و سیوف آتشیار بر سمت دست چپ افغانه، که بهذوالقارخان سپرده بودند تاختن برده، بهحمله صرامت اتصاف صف اول به صف ثانی ملحق گردانند. ذوالفقارخان دلاوران افغان را برنام و ننگ تحریض مجادله نمود. و از دست چپ شهبازک قراچورلو و احمدخان مروی را فرمود که حمله به دست راست سپاه مخالف برده جمعیت آنها را متفرق سازند، و آن سمت به یعقوبخان تعلق گرفته بود. غازیان به موجب فرموده حمله دلیرانه نموده، بازار گیرودار گرم گردید که از پشت سپاه نیازقلی بیگ قاجار و سلیم بیگ مروی [را] که هر یک در آن عصر رستم داستان و سام بریمان بودند، با یکهمزار و پانصد نفر از نامداران قاجار و مروی، مقرر فرمود که به استقبال حمله آتشیار موسیخان دونکی بادپایان صبا رفتار را از جای برانگیختند. حربی صعب اتفاق افتاد که تا بهرام جنگی بر این روای نیلی برآمده و معرکه رزم ترتیب داده، بدان صعوبت کارزاری ندیده [است].

و جماعت افغانه را اقبال بی زوال نادری دامنگیر شده، همگان سرمایه حیات را از درجه اعتبار ساقط دانستند، و تا قوت در بدن و قدرت در ستور باقی بود، در فنا و اعدام یکدیگر می کوشیدند، و به قدر توانایی اجتهاد می ورزیدند. مؤلفه:

سراسر سیه گشت گردون چو میغ	زمین و زمان پر ز تیر و ز تیغ
سر نامداران پرخاشجوی	به غلتیدن افتاد مانند گوی
بشد فرش میدان تن پردلان	هم اسباب او تیغ و تیر و کمان
ز سم ستوران و گرد و غبار	زمین و زمان شد چو شهبای تار
ز پیکان و شمشیر و تیر خدنگ	تن نامداران چو پشت پلنگ
چه گویم از آن جنگ و آن اضطراب	نده خون به مانند دریای آب

بالاخره طایفه افغانه که به سبب کمیت شقاوت مقاوم بودند، از قواتر حملات اکثر مبرزان نامی و مراکب کاری مقتول و زخمیدار گشته، بقیه السیف را تاب مقاومت نمانده، نسیم فتح و فیروزی از مهب عنایت ازلی بر پرچم لوای نادری وزیده، سپاه افغان روی به دیار فرار نهادند، و بیگناش عم نواب صاحبقران در آن معرکه پرستیز، تیر بر مقتل آن آمده به همان زخم در گذشت. و سپاه نادر صاحبقران بر اثر جماعت افغان مراکب تیز رفتار را غنای داده، بسیاری از ایشان را عرضه تیغ و سنان گردانیدند.

و آن خسرو صاحب تدبیر، بعد از قتل واسر و اخذ غنایم افغان از مراکب راهوار و اشتران کوه کوهان گرم رفتار و استران برق آثار، معاونت به اردوی کیهان پوی اقدس، نمودند.

پادشاه دین پناه صفوی ژاده، تا دو دانگه میدان به قدم استقبال حضرت صاحبقران نموده، نوازشات از حد فروز فرموده، زبان الهام بیان به توصیف آن حضرت گشود. مؤلفه

تویی صاحب تاج و تخت بلند شده ملک ایران ز تو شادمند  
تویی نامدار و تویی کامگار تویی قدرت حضرت کردگار  
ز یمن قدم تو ایران زمین شده رشک افزای عرش برین  
تویی نادر حضرت لم یزل که خواهی ربودن ز دلها گل  
ز ملک خراسان تهمت نشان کنی حلقه در گوش گردنکشان  
همه خصم تو سر به سر پایمال یمانی هزاران بسی ماه و سال  
نواب صاحبقران از نوازشات خدیو زمان مشغوف گردیده، زبان به دعا و ثنای آن حضرت گشوده، عرض نموده، مؤلفه

که ای پادشاه فلک احترام منم بنده تو، کمینه غلام  
تویی صاحب تاج و تخت و نگین تویی وارث ملک ایران زمین  
تویی آفتاب سیهر جلال گلآزاد ز رشکت عدو چون هلال  
تویی صاحب تخت شاهشهان تویی بهترین تر ز خلق جهان  
منم از غلامان پاک اعتقاد که گریم دانه تو از بد نهاد  
به توفیق رب جلیل قدیر به عالم زخم طبل و کوس و تیر  
امیدم چنان است از کردگار که افغانیان را کنم تار و مار  
به شهر صفاهان و تخت بلند نشینی، کنم دشمنانت به بند  
در آن روز بساط عیش و نشاط گسترانیده نامداران و دلیران مرکه کارزار  
را بدخلع فاتحه ملوکانه سرافراز فرمود، و کسانی که در محاربه افغان خوف و هراس  
نموده بودند، اکثر آنها را جامه زنانه پوشانده، و نیل رسوایی در صورت کشیده، برای  
عبرت همگان در اردوی والا گردانیدند. بعد از آن آیات اقبال به مسخیر هرات  
در حرکت آمد.

چون ذوالفقارخان و اللهیارخان شکست فاحش یافتند، معاونت به دارالسلطنه  
هرات [نموده] و در ورود به آن حدود مجدداً جمعیت خود را حسب الواقع دیده،  
مستعد و آماده گردیده، غازیان خود را به چهار فرقه نمودند: دسته‌ای را با موازی دوازده  
هزار کس به اللهیارخان و دسته‌ای را نیز با دوازده هزار کس به ذوالفقارخان، و دسته  
دیگر را به امان بیگ و یک دسته به یعقوب خان سگزی، و ده دوازده هزار کس پیاده  
به موسی خان دنکی سپرده، و جمعی دیگر از سرکردگان را در نزد آن گذاشتند که هرگاه  
دسته‌ای از غازیان افغان ضعف و بیم بر آنها مستولی گردد، بدان حدود اعانت نمایند.  
و به این ترتیب از اصل قلمه هرات بیرون آمده، با سپاه خونخوار و لشکر

بیشمار به عزم سرراه لشکر ظفرشمار عازم گردیدند، چون وارد نواحی باد میا شدند، از آن جانب نیز آیات نصرت آیات نمودار گردید.

چون از دو فرسخی نظر کیمیا اثر نواب صاحبقران بدان لشکر برخاشجوی افتاد، موازی یکصد نفر از نامداران و بهادران فیروز جنگ از قبیل نیازقلی بیگ قاجار و سلیم بیگ مروی والللهقلی بیگ، افشار و جانعلی بیگ کوللان [را] برداشته عازم سرراه آن سپاه کینه‌خواه و نظاره آن لشکر خدلان عاقبت شد، که رویه صف آرای و رزم و میدانداری و آداب محاربه ایشان را ملاحظه نموده، مراجعت نماید که به قراری که ایشان طرح جنگ انداخته‌اند از آن قرار عمل فرمایند.

به همین دستور آن صاحب طبل و شیور با غازیان بر فراز خامه ریگی برآمده، ملاحظه آن لشکر قیامت [اثر] نمود که از گرد و صاعقه سم مرکبان وهای و هوی گردان روی خورشید تابان تیره و تار گردیده، و از عکس خود و چهارآینه تمام بیابان چون آینه در برقی آمده، اما چون صفوف آن طایفه را ملاحظه نمود فهمید که اراده مجادله ایشان از چهار طرف لشکر فریدون فرچان است.

چون کماهو حقه حالی رای عقده گشا نمود، به اردوی کیوان بوی عود کرده، مردم توپخانه و زنبورکخانه و جزایری را چهار دسته ترتیب داده، چون زاله هاله به دور لشکر خود قرار داد که از هر طرف که مخالفین عبور نمایند، به ضرب توپ و تفنگ مانع آمده، به دفع آن جماعت اشتغال ورزند. و قریب به سه هزار کس از دلیران عدومال و شیرمدان دریا نوال را در میان تیب غاگر قرار داد، که هرگاه سواره افغان بر تفنگچیان و دلیران زیادتی و غلبه نمایند، به دفع آن کوشیده اعانت نمایند.

و صفوف معركة قتال را پنج صف قرار داد: در صف اول توپخانه، و در صف دوم زنبورکخانه، و در صف سوم جزایری، و چهارم پیاده تفنگچی، و صف پنجم جمععی از نامداران پیاده سیر و شمشیردار آماده نمود. که در حمله اول معاندین و اشرار، توپخانه ثعبان آثار را آتش دهند، و در حمله هرگاه محال توپخانه نباشد زنبورکخانه را، و هرگاه به آن نیز فرصت نباشد جزایریان، و هرگاه بدان هم دفع نشوند، پیاده به ضرب گلوله جانسوز دفع نمایند. و اگر بدان نیز کاری از پیش نرود و مخالفین از صفوف گذشته به میانه قلب داخل شوند، پیادگان سیردار دفع ضرر آن جماعت اشرار نموده دمار از روزگار آنها برآورند.

و به همین رویه صفوف معركة رزم را مرتب ساخته، نیازقلی بیگ قاجار را مقرر فرمود که با فوجی از دلیران شیرافکن و بهادران صف شکن داخل میدان شده، بازار محاربه را گرم نمودند. که از جانب سپاه مخالف نیز اسفندیارخان ابدالی که در معنی اسفندیار ثانی بود، با معدودی به میدان درآمده، باهم در مقام محاربه درآمدند، چون به قدر یک ساعت نجومی فیما بین مجادله رخ داد که دفعه به دفعه استیلای جماعت افغانه اضافه گردیده حملات متواتر می نمودند، حسب فرمان نواب صاحبقران نیازقلی بیگ با غازیان شرباشران از میدان مراجعت به میان تیب نمود، که افغانه از اطراف سپاه ظفر شمار بر باد پایان صبا رفتار برآمده، دور غازیان را چو لاله بدر گرفته، حمله

آوردند.

از این جانب نواب صاحبقران توپچیان را به آتش دادن توپهای رعد آثار ثعبان کردار، امر فرمود که سرودست آن سپاه کینه‌خواه از ضرب گلوله جانشان چون شعله آتش افشان بر کبودی افلاک بلند گردید. آن جماعت اندیشه از گلوله توپ و تفنگ ننموده، خود را بر صف سیم که جزایری بود رسانیدند. و باز گیرودار و شورش و فساد به مرتبه‌ای در آن روز ظاهر گردید، که گویا صحرای محشر آشکارا گردید.

حکیم فردوسی

چو شیران جنگی در آویختند ز کشتن در آن دم نیاسود کسی  
 ز بس کشته شد روی هامون چوکوه ز بس ناله کوس یا کر نای  
 خروشان سپاه و درفشان درفش بر اینگونه تا گشت خورشید زرد  
 ز هر سو، ز کشته همی توده گشت جماعت افغان به ضرب تیر و تفنگ  
 و بهنجم رسانیده، داد مردی و مردانگی نداشتند.

و از این جانب اسماعیل خان خزیمه و میرابوطالب خان لالوی با پیاده تفنگچیان خود مبادرت [به جنگ] نموده، به آتش تفنگ مرگ آهنک هنگامه کارزار گرم گردانیدند. و در صف دیگر پیاده غازیان مروی و افشار چون امواج بحر اخضر در تلاطم آمده، از ضرب و طعن تیغ و سنان، و اندیشه سهام فولاد پیکان، و ارتفاع دود و دخان ساحت مرگه رزم همچون فضای جهان به هنگام نیسان بر از سحاب و رعد و برق و باران گردید.

من کلامه

خندنگ از دو جانب فرو ریختند به خون خاک میدان در آمیختند  
 نهی شد چو ترکش ز تیر خندنگ فرو ریخت بال عقابان جنگ  
 ز پیکار بیکار گردید شست سوی نیزه بردند آنگاه دست  
 عرب‌وار ترکان نیزه گذار ز نوک سنان آمده سحر کار  
 ز برنده شمیر تارک شکاف شکاف اندر آمد ز تارک به ناف  
 برآمد چنان گرد از آن رزمگاه که نمود ماهی و بنهفت ماه  
 آمد و شد جماعت افغان و حملات دلاوران و مراجعت ایشان يك دو بوبت به وقوع  
 انجامید.

چون امیر صاحب تدبیر استیلای آن جماعت را دید، و غروب آفتاب نیز نزدیک رسیده بود، درد در دل آن مظهر لطف‌اله بیچینه، خود را از مرکب به زیر انداخته مسألت فتح و نصرت از درگاه احدیت نموده، جستن کرده خود را بر بالای مرکب همایون گرفته، با سه هزار سوار نیزه‌دار حمله بدان گروه اشرار نمود. جماعت افغانه از صدمه گلوله توپ و تفنگ و ناوک و ضرب زنگ هراسان گردید. بودند که مقارن این

حال آن خسرو صاحب اقبال چون سیلاب که از جبل بریزد، و یا چون برق [که] در جستن بوده باشد، حمله بدان گروه خسران پژوه نمود، طایفه افغانه از ضرب تیر و سنان مبارزان چون خاک بر بالای هم ریختند، و برخی که از ایشان زنده نجات یافتند، همگی زخمندار به هزار ادمبار روی به دیار فرار آوردند.

و نواب صاحبقران غازیان بهرام صولت و نامداران لجه شجاعت را مقرر فرمود که تعاقب هزیمتیان کرده قتل‌عام نمودند، و در آن معرکه رزم نیاز قلی بیگ قاجار داد مردی و مردانگی داده، دمار از روزگار آن طایفه بد نهاد بر آورد، که در اننای جنگ تیری بدان خورده جان را به جان آفرین سپرد.

و این فتح از علامات اقبال نادری بود، و آن اینکه در سنوات قبل که سرداران صاحب اقتدار چون فتحعلی خان سردار میرشکار و صفی‌قلی خان سپهسالار و غیر ذلک آمده بودند، همگی در نواحی کافر قلعه شکست یافته به قتل رسیدند، و در آن اوان پدر محرف این حروف ذکر می‌نموده: «با خوانین مذکور در آن سفرها همراه بودم که بعد از فرار نمودن سپاه قزلباش، به قریب چهارمیل راه، جد کشتگان بر بالای هم ریخته بود. و در این زمان که در رکاب ظفرعاب صاحبقرانی همراه بودم، از باد صبا الی کافر قلعه استخوان غازیان سابق چون نرگس شهلا به نظر می‌آمد، و در این ایام سعادت فرجام که زمان ششم آثار مولیان حیدر کرار است، اجساد خبیثه افغانه از کافر قلعه الی دور قلعه هرات تا گازرگاه و مسجد شاهرخ بن تیمور بر بالای هم ریخته بود، و خون به طریق رود جیحون به غلغله در آمده».

چون فتحی چنان از پرده غیب رو نمود، نواب اقدس به شماره اجساد کشتگان فرمان داد، دوست و هشتاد نفر از غازیان قزلباش در آن ورطه شربت شهادت چشیده بودند، و قریب به بیست و هشت هزار کس، که به شماره آمده بود، از جماعت افغانه در آن معرکه قتل دست غازیان گردیدند.

و اموال و غنایم را به نظر اقدس رسانیدند. نواب صاحبقران به تنحص احوال معرکه رزم پرداخت. مبارزانی که در نام و تنگ کوشیده، در مضار محاربه غایت مردانگی به ظهور رسانیده بودند، به اعطاف خسروانه نوازش یافته، و کسانی که از جن و بددلی از کوشش متقاعد گشته فراغت بر مشقت اختیار نموده تهاون ورزیده بودند، مؤاخذ گردیدند. چه در آن روز مشقت‌اندوز که معرکه رزم مشاهده پادشاه گیتی‌ستان گشته، اکثر از نامردان را که از آنها کوتاهی دیده بود به سیاست رسانید. و پردلانی که گوی سبقت از همگنان ربوده بودند، مورد جایزه و جلدوی مناسب گردیدند.

و اقوام نیاز قلی بیگ را از مالیه دنیوی بی‌نیاز ساخته، محسود امثال واقران گردانید. و بندگان اقدس و امیر مقدس قالب جد آن نامدار را روانه آستان ملائک آشیان علی بن موسی الرضا - علیه‌التحیه و الثنا - نمودند، و در صحن مقدس مدفون ساختند.

و بعد از وقوع این فتح نمایان نقاره بشارت و خوشدلی را به نوازش در آورده، و ارقام فتح ظفر کوکب را به کل ولایات خراسان اعلام کرده، چاهاران روانه نمود.

و سه یوم در آن منزل توقف نموده، بعد از قسمت کردن اموال و اسباب جماعت افغانه اردوی والا از آنجا در حرکت [آمده] و در دور قلعه هرات ترو ل اجلال فرمودند. و مکرر خوانین افغان با جمعیت فراوان از قلعه بیرون آمده، در محاربه و مدافعه می کوشیدند. و بی نیل مقصود عود می کردند. و چون چند دفعه فیما بین محاربات قوی نست داد، و چندین هزار کس از طایفه افغان عرضه تیغ فنا گردید، عاقبت جماعت مذکوره از در صلح درآمده، زمین خان افغان را با چند نفر بزرگان خود روانه درگاه معلی نمودند، که آمده بنایی بر امر مصالحه گذارند.

چون نواب صاحبقران از ورود رسولان آگاه گردید، مقرر فرمود که غازیان تماماً لباسهای فاخر پوشیده، به هیأت اجتماع به نظر درآیند. چون سرکردگان افغان داخل اردوی کیوان پوی گردیدند، و آن آراستگی و استعداد را ملاحظه نمودند، رعب و خوف بر آنها راه یافته، بعد از ورود به کریاس گردون اساس به شرف عتبه بوسی درگاه عرش اشتیاء مشرف شده، لوازم [مهربانی] مراعات فرمودند.

بعد از آن امان الله خان به پایگاه سریر اعلی عرض نمودند که اراده خوانین افغان این است که از راه صلح درآمده، موکب والا به صوب ارض مقدس معاودت نماید که بعد از خاطر جمعی، سرکردگان با ملازم و ارمغان در ارض فیض بنیان شرفیاب حضور اقدس خواهیم گردید.

امیر صاحبقران فرمودند که مدت ده روز از بهار می شود که شما دارالسلطنه هرات را به تغلب تصرف [کرده] و بدون جس و تعدی امری دیگر از شما نسبت به رعایا واقع نشده، و حال که پادشاه خود نیز با عساکر منصوره وارد این نواحی شده، دست از خودسری و شقاوت بر نمی دارید. عنقریب به نیروی اقبال ایدمآل دمار از شما جماعت بر آورم. و اگر در مقام اطاعت و فرمانبرداری درآیند، به نهج اول شما را درجا و مکان خود سکنی داده مراعات خواهم نمود.

از سخنان نواب صاحبقران رؤسای افغان متوحش گردیده بودند. خلاصه آنکه بعد از دوسه یوم آنها را به نظر اقدس آوردند. چون به کمرش شهریاری فایز گردیدند، بندگان اقدس به لفظ مبارک فرمودند که: اختیار امور کارخانه سلطنت یا نادر دوران است، و در این وقت اعتماد الدوله سرکارست. به هرنحوی که رای آن اقتضا نماید، صلاح دولت ما در آن است. و در همان [روز] مرخص شده مراجعت به هرات نمودند، و حقیقت مقدمات و پیغام را رسانیدند.

خوانین افغانه چون مدعا را دریافتند، همگی متفقاً لفظ عریضه بدارالسلطنه اصفهان به خدمت اشرف شاه افغان درباب ورود نواب صاحبقرانی و اعلیحضرت خاقانی و بیان محاربات و واقعاتی که فیما بین رخ داده بود نوشته، عرض نمودند که هرگاه درامداد و اعانت تمویق واقع شود عنقریب دارالسلطنه هرات را گرفته، با سپاه کینه خواه عازم اصفهان خواهند شد.

نه افغان بماند نه افغانیان بر آرد دمار از کهان و مهان  
سر سروران را در آرد به خاک بلندی ندانند باز از معاک

چنان فتنه‌ای رود در جهان کز افغان نماند به عالم نشان  
 تو ای پادشاه سکندر نشان بلند اقتداری، فلک هممنان  
 تو فرمای با لشکر بیکران زمین خراسان شود بی نشان  
 اگر غفلت آری در این کارزار شود کار افغانیان بی مدار  
 القصه هرگاه وارد آن حدود گردد، تمام اهل عراق به آن گرویده، روزگار  
 سلطنت تورا چون شب تیره روزان تیره و تار خواهد گردانید. و قبل از این چپارروانه  
 نموده بودند، و چپاران مذکور را نیز به سرعت واستعجال روانه نمودند.

بعد از رسیدن چپاران، چون اشرف شاه از محاصره هرات و استیلای بندگان  
 مرتضوی علامات و کاریبینی نواب صاحبقران مطلع گردید، جمیع امرا و سرکردگان  
 سپاه خود را طلبیده، قدغن فرمود که تدارک غازیان خود را ببینند، که چون استقلال  
 و استبداد شیخ اوغلی یوم بیوم در تراید و تضاعف است، و هنوز که به سمت عراق در  
 حرکت نیامده، و هرات را محصور دارد، رفته خراسان را متصرف [شویم] و شاهزاده  
 نامدار را با آن افشار تبه روزگار گرفته، تنبیه بلیغ و زجر بیدریغ نماییم، که عبرت  
 عالمیان گردد. واحدی را این سودا در سر نیفتد.

نظر به فرمان واجب الاندغان قریب به صد هزار کس از غازیان افغانی و درجزینی  
 و عراقی سرانجام نموده، با توپخانه بسیار و اسباب و اثاثه بیشمار عازم خراسان [گردید].  
 و چپاران به هرات ارسال داشته، خوانین آن سرزمین را نوید فتح و ظفر داد.

چون حرکت اشرف شاه افغان در خراسان شیوع یافت، حاکم سمنان عریضه‌ای  
 به دربار کیوان مدار ارسال، و عرض نموده بود که: اگر موکب والا وارد نگردد  
 بعد از آمدن اشرف شاه طاقت محاصره و قلعه داری نیاورده، همگی قتل و اسیر [آن]  
 طایفه بی تدبیر گردیده، مملکت خراسان نیز به تهلکه و تضییق گرفتار خواهند آمد.

چون چپاران خبر ورود اشرف شاه را به سمع امنای دین و دولت رسانیدند،  
 امیر صاحبقران به خوف افتاده، در فکر تدبیر مراجعت افتاد. اما همه روزه اعیان  
 و ریش سفیدان آن طایفه وارد آستان معدلت بنیان گردیده، خواهش مصالحه می نمودند،  
 و آوازه حرکت اشرف شاه نیز بلند شده بود. نواب صاحبقران به جز امر صلح چاره‌ای  
 ندیده، قدری پیشکش و ارمان و دوازده هزار تومان مند خرج از جماعت افغانه طلب  
 نمود، که بعد از دادن وجه به جانب ارض اقدس مراجعت نماید. جماعت مذکوره قبول  
 نموده در عرض سه یوم وجه را تحویل خزانه عامره نمودند. و حکومت هرات [را]  
 به اللهیارخان ابدالی شفقت فرموده، سرکردگان و عموم سرخیلان آن جماعت را به  
 خلایق فخره سرافراز فرموده، بعد از خاطر جمعی و استحکام قواعد عهد و پیمان  
 در سنه احدی و اربعین ماه بعدالالف [سال ۱۱۴۱] عازم ارض فیض بنیان گردید.

در ورود بدکافر قلعه [در آنجا] تزلزل اجلال فرمود. نواب صاحبقران و پادشاه  
 عالمیان به عنوان تفرج اجساد کشتگان در آن نواحی، از غازیان به دور افتاده به نظر  
 عبرت در آنها می نگریستند، که در این وقت از میان کشتگان که در سمت شمال افتاده  
 بودند، صدایی بلند گردید که: ای پادشاه عالمیان و ای نادر دوران، در کاریز عباس آباد

مردی است ازرق چشم و بد معاویه و قوی هیکل، بیع هزار و بانمک دینار از من صاحب  
مطلب است، که بدان عات به عذاب گرفتارم. و چون در معسکر تو به قتل رسیدم  
حقوق زاری کن. و بعد صدا خاموش شد.

صدای دیگر بلند شد که: ای کامکاران روزگار، و ای برگزیدگان حضرت  
آفریدگار، در نواحی سنگ بست شخصی به نظر شما خواهد رسید که سپاه چهره و گرد  
روی [است] و من برادر زاده آن را به قتل آورده‌ام، و بدان جهت در معرض عذاب  
و خطایم. چون در اغور شما مقتول شده‌ام، از آن شخص رضامندی حاصل کنید.

بندگان اقدس و امیر مقدس خواستند حرکت نمایند که آوازی دیگر برآمد که:  
ای صاحبان دولت و کامرانی، من مردی بودم نخرخوار و در طریق خداپرستی کاهل  
و بی اعتبار، و به عجزه و زیردستان همیشه جور و تعدی می نمودم، و اموال کسانرا به عنف  
و تعدی می گرفتم. و حال در طبقه هفتم جهنم گرفتار عذاب الهی‌ام. چه شود که در  
قریه حلالی شهید مقدس معلی به فرزندان من قدغن فرمایند که در راه [خدا] تصدقات  
به فقرا و مساکین داده، شاید روزی نجاتی بهم رسانم.

و بعد از آن دیگری از آن میان بدستخیز در آمد که: من مردی بودم عارف و درویش  
ملك، و به حرام راعب نبودم. روزی در نواحی قراتیه که من جمله ولایت بادغیس است  
به کنار چشمه آبی آمده بودم به تماشا، گوزهای آب دیدم، از آن به قدر حاجت نوشیدم.  
و از آن گوزه که آب خوردم از پیرزنی بود. در این وقت به عذاب الیم در اسفل السافلین  
گرفتارم. التماس آن دارم که از آن پیرزن رضاجویی حاصل نمایند، که شاید تخفیف  
عذاب الهی گردد.

القصه هفتاد فقره به همین نحو صدا از میانه آن کشتگان ظاهر گردید و در  
آخر مکالمه به همین سخن قطع شد که: تا توانی در عدالت کوش، و الا خاموش!

بندگان اقدس و امیر مقدس از آن سخنان متنبه گردیده، دانستند که این نصیحتی  
بود که از عالم غیب بدیشان رسید، و از خواب غفلت و بنمستی روزگار بیدار شده،  
و با تأثر و اندیشه بیشتر مراجعت به اردوی ظفر شکوه والا نموده، به خاصان و ندیمان  
خود تقریر نمودند. هر یک سر در جیب تفکر فرو برده سخنان غرض آمیز عرض می نمودند،  
که در آن اوان قاضی عسکر به عرض رسانید که: غرض از سخنانی که از عالم غیب  
بسمع بندگان سپهر توأمان رسیده، آن بود که هرگاه پادشاه ظالم یا جابر یا طامع  
بوده باشد، از آتش راه نجاتی نخواهد داشت، بندگان [اقدس] قبول این معنی فرموده،  
و بعد از ورود که تشخیص مراتب را نمودند، بیان واقع بود.

چون این مقدمه از قرار تقریر آغا رسول خواجه حرم نواب صاحبقرانی بود،  
و خالی از غرایب نبود، به ذکر آن مبادرت نمود.



## ۲۷

شرح عصیان و طغیان جماعت اکراد قراچورلو و لشکر فرستادن  
بر سر ایشان به تقدیر ایزد منان

چون از تفضلات جناب صمدیت الهی و به اقبال ابدعآل اعلیحضرت ظل یردانی،  
مقدمات و فتوحات دارالسلطنه هرات به حسب مرام به کام نواب صاحبقران گردید،  
با فتح نمایان، با غازیان نصرت بنیان عازم ارض اقدس گردید.

بعد از ورود به آستان ملائک سجود، به عتبه بوسی درگاه عرش اشتباه امام همام  
سلطان خراسان و آن منبع جود واحسان مشرف [شد] و جبین افتخار با آن تاج  
گوهرنگار جبهه‌سای آستان عرش بنیان گردید. و بعد از تناول شیلان در صفت گنبد  
اللهوردی خان که مهمانخانه سرکار فیض آثار است، از آن روضه مقدس مرخص گردیده،  
وارد چهارباغ پادشاهی [شد].

امیر صاحب‌تقدیر بعد از تزلزل جاه و جلال از خدمت اشرف مرخص، و وارد  
دولتخانه گردیده، به مشرف دیدار فرخنده آثار فرزندان گرامی خود مشرف، و در آن  
روز تصدقات بسیار به عجزه و مساکین ارض اقدس عطا فرمود. روز دیگر به درگاه  
بندگان اقدس صفوی علامات مشرف، و در فتح نسق مهمات خراسان کوشیده، ارقام  
به اطراف و اکناف ولایات خراسان ارسال، و غازیان و نامداران را به حضور اقدس  
طلبیده، مقرر فرمودند که با تدارک یکساله جهت تسخیر عراق عازم گردند.

در خلال این احوال به مسامع اقبال رسانیدند که فوجی از طایفه اکراد بد نهاد،  
که در نواحی نسا و درون تشمین دارند، با ابراهیم بیگ تسابی در مقام طغیان و عصیان  
درآمده، غازیان مقرره رکابی را [از آمدن] مانع آمده، از رکاب تقاعد ورزیده‌اند.  
چون چگونگی خودسری و گردنکشی آن جماعت، حالی برای الهام آرای اقدس  
گردید، به امیر صاحبقران تقریر فرمودند که: هرگاه در ممانعت آن طایفه تضرکی نشود،  
و تنبیه ننمایند، رؤسا و سرکردگان در اطراف و جوانب بیارند، که در خیالات فاسده  
واردات باطله درآمده، در مقام ستیزه و عناد درخواهند آمد. اولی این است که  
به عهده احدی مقرر شود که رفته دفع فتنه معاندین آن حدود نماید.

امیر صاحبقران و آن کامل‌عیار مملکت خراسان، قبول فرمایش پادشاه عالی‌مکان  
نموده، برادر خود ابراهیم خان را سردار سفر خیر اثر نموده، موازی ده هزار کس از  
نامداران و بهادران اتک و غیره را به آن داد، که روانه سمت خوشان گردید.

چون در منزل دره‌جز تزلزل نمود سرکردگان آن نواحی وارد حضور آن خان  
والاتبار شده، مورد رعایت و الطاف بی‌نهایت گردیدند، و جمعیت و تدارک غازیان آن  
حدود را دیده، و در سلك غازیان رکابی قرارداده، و از آن حدود در حرکت آمده